

پیامدهای مسئله جانشینی پادشاه در حکومت صفویه

زهرا رضائی^۱؛ ناصر جدیدی^۲؛ محمد کریم یوسف جمالی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۸

چکیده

مسئله جانشینی پادشاه در تاریخ ایران، یکی از موضوعات مهم به شمار می‌رود که در همه امور، از جمله امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تاثیرگذار می‌باشد، و شاید بتوان آن را یکی از مؤلفه‌های شناخت ثبات سیاسی یک حکومت برشمرد. در دوران حکومت صفویه مسئله جانشینی پادشاه پیامدهایی مختلفی را در بر داشت که در حاکمیت دولت صفوی و جایگاه و منزلت شخص شاه تاثیرگذار بود و سرانجام موجب تضعیف دولت صفوی گردید. در این دوره نا کارآمدی سازوکارهای جانشینی و نبود قانون مشخص باعث شد تا نیروهای مختلف از جمله نظامیان و زنان در فرآیند جانشینی دخیل شوند. این نیروها همگی در تلاش برای تاثیرگذاری بر انتخاب شاه و جهت دادن به آن در مسیر منافع خویش بودند. شاهزادگان صفوی پس از شاه عباس اول چون بیشتر عمر خود را در حرم شاهی سپری کرده بودند و از سیاست ملک‌داری آگاهی نداشتند، به راحتی تحت تاثیر این جریان‌ها قرار می‌گرفتند و بر اساس منویات آنها رفتار می‌کردند. در این پژوهش تلاش می‌شود تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به این پرسش پاسخ داده شود که کانون‌های قدرت در هرم حاکمیت دولت صفوی چگونه باعث اختلاف در مسئله جانشینی پادشاه شدند و این مسئله چه پیامدهایی در پی داشت؟ بر اساس یافته‌های پژوهش آشفتگی اوضاع داخلی، هجوم همسایگان به مرزها و تنزل جایگاه پادشاه بعنوان مرشد کامل از مهمترین پیامدهای بحران در مسئله جانشینی پادشاه بود.

کلمات کلیدی: جانشینی پادشاه، صفویه، قدرت.

^۱ گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. zahrarezaei3099@yahoo.com

^۲ گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. (نویسنده مسئول)

Naserjadidi1397@gmail.com

^۳ گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. Karimjamali.2000@gmail.com

مقدمه

یکی از مسائلی که تاریخ ایران از دیرباز با آن روبرو بوده، مسأله جانشینی بوده است. در واقع مسأله جانشینی به اندازه تاریخ ایران قدمت دارد. به محض سقوط یک سلسله یا مرگ پادشاه، به علت فقدان یا ناکارآمد بودن قوانین جانشینی، انتقال قدرت با مشکل روبرو می‌شد. بنابراین مدعیان قدرت و جانشینی از گوشه و کنار کشور سر برمی‌آوردند. این مدعیان بسیار متنوع بودند اما همگی این بخت را داشتند تا در پرتو شجاعت و جنگاوری خویش به مقام شاهی صعود کنند. زیرا در ایران، جایگاه و خاستگاه فرد تأثیر چندانی در سرنوشت سیاسی وی بازی نمی‌کرد. آنچه در این تحولات مهم بود، سرشت قدرت بود. ایرانیان قدرت را عطیه‌ای الهی می‌دانستند که از طرف خدا به کسی که بر تمام مدعیان قدرت چیره می‌شد، اعطا می‌گردید. این فرد می‌توانست یک عیار سیستانی، یک گله دار ترک، یک خان مغولی، یک جنگجوی افشاری، یک خان لر، یا فردی از خاندان سلطنتی باشد. بنابراین در جامعه‌ای با چنین تفکر اجتماعی، هر فرد جاه طلب با پذیرش عواقب شکست خویش، می‌توانست قالب‌های اجتماعی را بشکند و خود را تا مقام پادشاهی بالا بکشد؛ این بدین معناست که در ایران مشروعیت اغلب با فرد پیروز بوده است. کسب مشروعیت بدین طریق سبب می‌شد تا شاه مرگی در تاریخ ایران با ظهور مدعیان مختلف قدرت مترادف شود. آشوب سیاسی، ناامنی اجتماعی، رکود و ناامنی اقتصادی، قتل و غارت پیامد چنین امری بود. حکومت صفویه نیز به عنوان وارث حکومت‌های پیشین از این قاعده مستثنی نبود. از آنجا که در این دوره نیز کسب قدرت، مشروعیت بخش بود و چون اساساً قاعده‌ای منسجم برای جانشینی وجود نداشت پس از مرگ شاه، مدعیان گوناگونی ظهور می‌کردند و با ادعای جانشینی، روند استقرار قدرت ولیعهد قانونی و پادشاه جدید را با چالش روبرو می‌کردند. ظهور همزمان چندین مدعی سبب می‌شد تا ساختار سیاسی اغلب شکننده باشد. در این شرایط مبهم سیاسی، نقش کانون‌های قدرت در حاکمیت بسیار تعیین کننده بودند. در دوره‌ی صفویه این نهادهای قدرت در جهت تأمین منافع خود به عنوان نیرویی مؤثر شاه را در رفع موانع جانشینی و غلبه بر مدعیان قدرت یاری می‌کردند.

در باب پیشینه پژوهش باید گفت در برخی منابع تحقیقاتی شامل کتب و مقالات درباره جانشینی و بحران‌های مربوط به آن سخن گفته شده است. اما منبعی که بیشترین ارتباط را با پژوهش مذکور دارد، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد با عنوان «بحران‌های جانشینی در دوره صفویه» (۱۳۹۲)، که به بررسی عوامل بحران‌زا در مسئله جانشینی و پیامدهای ناشی از آن پرداخته است. هدف از انجام این تحقیق بررسی پیامدهای مسئله جانشینی پادشاه بحران‌های

ناشی از آن می‌باشد. این پژوهش در پی پاسخگویی به این سوال است که مسئله جانشینی پادشاه در دوره صفویه چه پیامدهایی در پی داشت؟ بر اساس فرضیه پژوهش مسئله جانشینی پادشاه در این دوره پیامدهایی همچون تضعیف مقام پادشاه، هرج و مرج داخلی، مشکلات اقتصادی و مهمتر از همه تضعیف حکومت صفویه را در پی داشت.

نقش کانون‌های قدرت در جانشینی و نابسامانی اوضاع حکومت

کانون‌های قدرت اغلب از عوامل بروز نابسامانی و تشتت اوضاع کشور می‌شدند و این امر در دوره صفویه کاملاً مشهود بود. در زمان جلوس شاه تهماسب اول نیروهای قزلباش که موقعیت آنها تاحدی تضعیف شده بود زمان را برای بازگشت به جایگاه قبلی خود مناسب دیده و به دخالت مستقیم در امور حکومتی پرداختند (روملو، ۱۳۵۷: ۳۴۰ / ۲). به نوعی که شاه خردسال صفوی کاملاً در حاشیه و انزوا قرار گرفت و بیشتر تحت‌تأثیر الله‌های قزلباش خود بود (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۶۵۴ / ۲). قبایل مختلف قزلباش در ابتدا زمام امور را به دست گرفته و اجازه عرض اندام به شاه و عنصر دیگری را ندادند و بعد از آن که سلطه کاملی پیدا کردند، منازعات خونینی بین خودشان در گرفت و در نقاط مختلف در جهت کسب قدرت به جان هم افتادند (روملو، ۱۳۵۷: ۲۴۵-۲۵۴ و ۲۶۴-۲۶۰ / ۲). شدت اختلافات قزلباشان به اندازه‌ای بود که آنان به منازعه قدرت در مقابل چشم شاه پرداختند. اوضاع به این کشاکش‌ها ختم نشد، در همین زمان توطئه‌ای علیه شاه ترتیب داده شد تا وی را مسموم و از بین ببرند. همه این موارد مداخله فراوان قزلباشان را در امور نشان می‌داد.

صفویان نزدیک به ده سال گرفتار این منازعات داخلی بودند که توسط قزلباشان و در راستای قدرت طلبی و دخالت جویی آنان صورت گرفته بود که صدمات فراوانی به کشور زد. سرانجام شاه تهماسب موفق گردید تا حدودی زمام کار را در دست بگیرد (همان، ۲۷۳-۲۷۴ / ۲). پس از مرگ شاه تهماسب بار دیگر قزلباشان صفبندی‌های خود را آغاز کردند. در این مرحله قدرت دیگری که در مسئله‌ی جانشینی پا به عرصه نهاد حرمسرا بود. در جانشینی بعد از شاه تهماسب، مادر حیدر میرزا، سلطان خانم، خواهر علیخان حاکم گرجستان بود و بوسیله‌ی گرجی‌ها و دیگر طرفداران زمینه را برای جانشینی پسر خود فراهم می‌کرد و از طرف دیگر پریخان خانم دختر شاه تهماسب و طوایف روملو و افشار برای اسماعیل میرزا فعالیت می‌کردند (حجازی، ۱۳۸۱: ۲۲۱).

پریخان خانم با توسل به گریه، با توجه به طبع لطیف و زنانه حیدر میرزا شاهزاده را فریفت و از حرم خارج شد و با در اختیار گذاشتن کلید درگاه باغچه حرم به مخالفان حیدر میرزا مقدمات

قتل او را فراهم آورد. البته در ناکامی حیدر میرزا نباید از اشتباه مادر حیدر میرزاچشم پوشید، چراکه حیدر میرزا به توصیه مادرش، مبنی بر این که در قصر بماند و با بذل جواهرات خزانه، مخالفان خود را رام نماید؛ عمل کرد و بدین ترتیب خود را در محاصره مخالفانش در دربار قرار داد. ضمن آن که در همان حال خود را از حمایت طرفدارانش در بیرون از قصر محروم ساخت (ترکمان، ۱۳۷۷: ۲۹۶ / ۱). در فاصله مرگ حیدر میرزا تا رسیدن موکب اسماعیل میرزا به قزوین، پریخان خانم در نقش یک نایب السلطنه ظاهر شد و «مدار حکم و فرمان» با او بود «و احدی را حد و یارای آن نبود که از حکم و فرمان خانم تجاوز تواند کرد» (همان، ۳۰۴ / ۱). در این فاصله امرا و صاحب منصبان، مسائل و مشکلات کشور را با حسینقلی خلفا روملو در میان می گذاشتند و او نیز آن‌ها را به پریخان خانم منتقل می کرد (هینتس، ۱۳۶۲: ۷۹). شاه اسماعیل دوم پس از به قدرت رسیدن نفوذ پریخان خانم را محدود و دست عمه‌اش سلطانم را در امور حرم گشاده‌تر ساخت (طاهری، ۱۳۸۳: ۲۴۴). البته وضعیت به این هم ختم نمی‌شود و مشاهده گردید پس از درگذشت شاه اسماعیل دوم پریخان خانم دوباره به قدرت گذشته برگشت. نفوذ کلام و سیاست‌گذاری پریخان خانم آنقدر زیاد بود که توانست مردی دیگر از خاندان شاهی را بر سریر قدرت بنشانند (یوسف جمالی، ۱۳۸۵: ۵۳۰). در فاصله‌ی مرگ شاه اسماعیل دوم تا رسیدن موکب شاه محمد خدابنده به قزوین، باز هم همانند دوران فترت مرگ شاه تهماسب و سلطنت شاه اسماعیل دوم، زمام امور حکومت در اختیار پریخان خانم بود و «به دولت اقبال برمسند کامرانی تکیه زده، جمیع مهمات سلطنت را متکفل شد و امرا عالیشان سر بر طوق فرمان نهاده، همه روزه به عتبه‌ی عالیه او جمع شده» (احرار، ۱۳۶۵: ۳۵۸). در واقع هدف پریخان خانم از این انتخاب این بود که با توجه به ضعف باصره برادرش، به نام او و به کام خود «راتق و فاتق امور سلطنت باشد»، اما این بار پریخان خانم مرتکب اشتباه بزرگی شد و آن نادیده گرفتن رقیبی نیرومند هم چون خیرالنسا بیگم مشهور به مهد علیا همسر محمد خدابنده بود. پریخان خانم سرانجام به همراه دائی‌اش شمخال چرکسی و هوادارانش به سعایت بدخواهان و حسادت زنانه‌ی مهدعلیا به قتل رسیدند و اموالشان ضبط و به قاتلان نشان واگذار شد؛ شاهزاده خانم در منزل‌الله‌اش خلیل خان افشار خفه شد (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱ / ۳۴۵). مهدعلیا همسر شاه که از ضعف بینایی همسرش بهره برد نظام امور را به دست گرفت اما سرانجام وی نیز بخاطر ناراضی کردن قزلباشان فرجامی بهتر از پریخان خانم پیدا نکرد (حجازی، ۱۳۸۱: ۲۲۶). در زمان دو پادشاه آخر صفویه زنان نفوذ زیادی پیدا کردند و در به تخت‌نشینی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین با دیگر گروه‌های قدرت همکاری می‌کردند.

از دیگر بانفوذان دربار که در مسئله‌ی جانشینی در این دوره اعمال قدرت می‌کردند و جایگاهی برای خود پیدا کرده بودند خواجگان درباری می‌باشند این افراد از غلامان جدیدی بودند که صفویه وارد دستگاه حکومتی کرده بود و بتدریج مهم‌ترین نیروی سیاسی کشور در دربار شدند (متی، ۱۳۹۳: ۴۸). بدین ترتیب خواجگان و زنان که در قلب دربار-حرمسرا- بودند بیشترین قدرت اجرائی را بدست آوردند و در زمان به تخت‌نشینی شاه سلیمان نقش اساسی را ایفا کردند و این خواجگان بودند که مرگ شاه و نشستن شاه جدید را بر سریر پادشاهی را اعلام کردند (کمپفر، ۱۳۶۰: ۳۰).

وزیراعظم نیز از نیروهای مهم در مسئله جانشینی به شمار می‌رفت. در مقوله‌ی جانشینی شاه، گاهی وزیراعظم تلاش‌هایی را انجام می‌داد تا فرد مورد نظر خویش را با همکاری حرمسرا یا سران قزلباش بر تخت بنشانند که به هدف خود نمی‌رسید. به عنوان مثال در جانشینی شاه عباس دوم وزیراعظم میرزا محمد مهدی، رجل برجسته امپراتوری از داعیه‌ی شاهی حمزه میرزا حمایت می‌کرد اما شورایی که با حضور دو تن از خواجگان حرم پس از مرگ شاه عباس دوم تشکیل شد، جانشینی را به نفع شاهزاده ارشد فیصله داد (امورتی و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۱۷ / ۶). همچنین آنخانم مادر شاه عباس دوم با همکاری ساروتقی وزیر موفق به تخت نشاندن فرزندش شد. در ادامه به بررسی پیامدهای مسئله‌ی جانشینی پادشاه در دوره صفویه پرداخته می‌شود.

تنزل جایگاه سلطنت و مقام شاه

در تاریخ سیاسی ایران، مقام شاه و سلطنت از جایگاه والایی برخوردار بود؛ رقابت بر سر تصاحب تاج و تخت منجر به تضعیف و تنزیل مقام پادشاه می‌شد و بحران‌های جانشینی را دامن می‌زد که هر گروه سیاسی- نظامی و حتی زنان را به منازعات تاج و تخت می‌کشاند.

حکومت صفویه به شیوه پادشاهی بوده است؛ برای همین مسئله جانشینی پادشاه، از مؤلفه‌های مهم آن است. از آنجا که حاکمیت صفویان، مبتنی بر استبداد بوده است، مسئله جانشینی، اغلب به بحرانی عمیق در ساختار سیاسی تبدیل می‌شد. پادشاه صفوی که مستقل از طبقات و فوق جامعه بود و این خود منجر به فقدان مشروعیت می‌شد و همین مسئله باعث می‌شد که مسأله جانشینی نامعین باشد، در واقع کسی نمی‌دانست که بعد از مرگ شاه چه کسی، جانشین او می‌شود. امکان داشت که خود شاه کسی را- مثال یکی از پسرانش، اما نه لزوماً پسر بزرگتر را- در نظر داشته باشد. ولی این واقعیت، جانشینی او را تضمین نمی‌کرد، زیرا هیچ مجوز قانونی پشت آن نبود (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۶). برای اثبات بحران در مسئله جانشینی در دوره صفویه می‌توان به توطئه‌های حسین خان شاملو برای تحریک شاهزاده سام میرزا برادر شاه

تھماسب علیه وی اشاره کرد (نوایی و غفاری فرد، ۱۳۸۱: ۱۰۹). همین مطلب را در سفرنامه ونیزیان این گونه بیان می کند: «شاه (تھماسب) فرمان داد تا القاص میرزا را کشتند؛ همچنان که همین معامله را پیش از این با برادر دوم خود سام میرزا کرده بود» (باربارو و دیگران، ۱۳۴۹: ۴۶۳). همچنین منازعات جانشینی حیدر میرزا با شاه اسماعیل دوم و سفاکی های شاه صفی و کشتن بیشتر شاهزادگان و بستگانش در راستای مسئله جانشینی بوده است (رویمر، ۱۳۸۷: ۶۷).

در زمان شاه اسماعیل اول بنیان گذار دودمان صفویان، قزلباشان به او اعتقاد عمیق قلبی داشتند آنان او را خدا می پنداشتند و فرمان های او را، از زمان نوجوانی و پیش از آنکه شاه ایران شود - به عنوان مرشد کامل با نهایت درایت و جدیت اجرا می کردند. آنان جان باختن در راه مرشد کامل را با شوقی که از ایمان استوار آنان مایه می گرفت پذیرا بودند و هرگونه خطری را در اجرای درخواست مرشد کامل ناچیز می شمردند.

جنگ های جانشینی بعد از مرگ شاه اسماعیل اول، ضربات سنگینی بر جایگاه سلطنت وارد ساخت. چنان که در بحران جانشینی که بعد از مرگ شاه اسماعیل اول در داخل کشور ایران ایجاد شد، خان شاملو به منزله وارث جنگ قدرت، حقوق سلطنت را رعایت نکرد و با قتل میر جعفر ساوچی، درصدد برآمد، تا سام میرزا را بر تخت سلطنت بنشانند و امور پادشاهی به نام او و به کام خودش باشد (روملو، ۱۳۵۷: ۳۳۲ / ۱).

پس از مرگ شاه تھماسب اول، در دوران پادشاهی شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده، رشته حرمت به شاه به عنوان مرشد کامل از هم گسسته شد. در نخستین روز مرگ شاه تھماسب اول، پسرش حیدر میرزا را که به جایش نشسته بود کشتند. اغتشاشی که بر اثر بحران جانشینی ایجاد می گردید و حتی اقدام شورشگران برای نابودی امرا و سلاطین، حاکی از تنزل شدید اعتبار و عدم اعتماد به حکمرانی پادشاه بود. قتل شاه اسماعیل دوم به دست قزلباشان و جانشینی برادر نابینایش شاه محمد خدابنده نیز بیانگر تنزل شأن و جایگاه سلطان بود.

در زمان محمد خدابنده نیز جایگاه سلطنت و مقام پادشاه چنان تنزل می کند که درباریان بدون اعتنا به مرشد کامل همسر شاه، مهد علیا را در حضور شاه و در داخل حرم سرا کشتند. حمزه میرزا ولیعهد و جانشین او را در حساس ترین شرایط کشور که مورد تهاجم ترکان عثمانی قرار گرفته بود، به قتل رساندند و سرانجام شاه محمد را برکنار کردند و در زمان حیات او فرزندش عباس میرزا را به جای وی به تخت پادشاهی رساندند (طاهری، ۱۳۸۳: ۱۵۲).

هرج و مرج و آشفتگی‌های سیاسی و اقتصادی

هرج و مرج و آشفتگی‌های سیاسی و اقتصادی عصر صفویه، از اثرات مسلم و درعین حال اجتناب‌ناپذیر، کشمکش‌های مکرر جانشینی بود. ناآرامی و بی‌ثباتی اوضاع و احوال جامعه یکی از مشخصه‌های بارز دوران جانشینی است که بر اثر منازعه و کشمکش برای به دست آوردن تاج و تخت رخ می‌داد. در واقع هرگاه حکومت‌ها دچار بحران جانشینی شدند، مسائل و مشکلات سیاسی و اقتصادی در جامعه ایجاد می‌شد که گاه تبعات آن غیرقابل جبران است. در اینجا به هرج و مرج‌های سیاسی و اقتصادی در زمان تغییر پادشاه در دوره صفویه اشاره می‌شود:

هرج و مرج سیاسی

هرج و مرج سیاسی یکی از عوامل بحران‌زا و اصلی بحران جانشینی به حساب می‌آید. که به دنبال مسئله‌ی جانشینی وضعیت جامعه را به آشوب و ناامنی سیاسی می‌کشاند. به هنگام بر تخت نشستن شاه‌تهماسب اول، پایتخت درگیر نفاق امرای قزلباش برای دستیابی به نقش برتر در دستگاه حکومتی بود و پریشانی در روابط ازبکان در خراسان، بر دامنه پیچیدگی سیاسی دولت صفوی دامن می‌زد. تهاجم به ایران، در دورانی صورت گرفت که شاه‌تهماسب جوان بر اثر بحران جانشینی و منازعه امیران قزلباش برای دست یافتن به تاج و تخت نقشی در اداره‌ی امور کشور نداشت و نیرویی که توانایی مقابله با این حملات را داشت در آتش جنگ خانمان‌سوز داخلی می‌سوخت. مهم این بود که جنگ با ازبکان به مثابه حربه‌ای در دست رقیبان قرار داشت و در راه منافع قبیله‌ای به کار گرفته می‌شد، این تقدم منافع قومی بر منافع ملی کشور، از سابقه‌ی قبیله‌ای دولت صفویه نشأت می‌گرفت. حکومت صفویه در اغتشاش‌های داخلی دوران اولیه حکومت شاه‌تهماسب، ثبات و انسجام خود را از دست داده بود. افزایش بحران‌های داخلی و شورش‌های متعددی در این عهد توسط امرا، شاه جوان را از توجه به خطرهایی که از سوی همسایگان سنی مذهب شرق و غرب نسبت به حکومت صفویان تهدید می‌کرد بازداشته بود. آنان زمانی از این سیاست‌های توسعه‌طلبانه و ویران‌کننده عثمانی‌ها و ازبک‌ها آگاه شدند که هرات جانشین بلافصل پایتخت به تصرف ازبکان درآمد بود و تبریز، پایتخت سابق صفویان توسط عثمانی‌ها فتح شد (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۴۹۹).

بحران جانشینی که در این دوره در داخل ایران بین امیران قزلباش برای تصاحب تاج و تخت ایجاد شده بود، جامعه را دچار هرج و مرج سیاسی نمود. در همین دوره است که فرصت مناسبی برای حمله‌ی عثمانی‌ها پیش آمد و چهار تهاجم عمده در سال‌های ۹۶۰-۹۳۹ هـ ق به ایران به رهبری سلطان سلیمان کبیر که در اوج قدرت بود انجام گرفت. خطرناک‌تر از آن پنج تهاجم

ویرانگر عبیداله خان ازبک به خراسان بود. در این یورش‌ها که صفویان دچار بحران جانشینی در داخل کشور بودند اراضی بسیاری را از دست دادند.

تأثیر بحران‌های جانشینی بر هرج و مرج سیاسی نیز به چشم می‌خورد. از دوره شاه صفی تزلزل در سیاست خارجی ایران آغاز گردید ازبک‌ها شرق و عثمانی‌ها غرب ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده بودند. شاه صفی که از مقابله با سلطان مراد چهارم امپراتور عثمانی در مانده بود در سال ۱۰۴۹ هـ ق به قراردادی که به موجب آن بغداد به عثمانی‌ها واگذار می‌شد، تن در داد. سال پیش از آن نیز قندهار به دست شاه جهان، امپراتور مغولی هند افتاده بود. دلیل این شکست‌ها این بود که فرماندهان لایق و کارآزموده نظامی به دلیل بدگمانی‌های شاه صفی که بر اثر بحران جانشینی و منازعه بر سر تاج و تخت در او ایجاد شده بود کشته شده بودند (همان، ۴۹۹-۵۰۰).

هرج و مرج اقتصادی

فعالیت‌های اقتصادی در حکومت استبدادی در چهارچوب برنامه و ساز و کارهای از پیش اندیشیده شده صورت نمی‌گیرد و دولت‌های استبدادی چندان پایبند به نفع اقتصادی نیستند، که همین امر باعث رشد گرایش‌های هرج و مرج طلبانه در حوزه فعالیت‌های اقتصادی می‌شده است. در فقدان عقلانیت اقتصادی، نیازهای موجود اقتصادی جامعه، به طور موقت و سطحی و ناپایدار برطرف می‌شود. عواملی در این امر دخیل هستند، که مهمترین آن، فساد اقتصادی است که از طرف حکومت استبدادی حذف شدنی نیست. فساد به ویژه از طریق تصادم اقدامات فسادآمیز کارگزاران استبداد با یکدیگر چنان هرج و مرجی را در قلمرو فعالیت اقتصادی ایجاد می‌کند که مهار آن برای حکومت تقریباً ناممکن می‌شود (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۰: ۲۷۸). یکی از دلایل ضعف حکومت صفویه «بیشتر از این جهت بوده که کارگزاران امور پادشاهی و امنای دولت، دو فرقه شده بودند و با یکدیگر ضدیت کامل داشتند، کاری که این فرقه می‌ساختند، بسند رأی آن جماعت نمی‌شد و همه کارها معطل می‌ماند و انواع جور و تعدی و فساد در مملکت پدید آمد» (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۵). عامل دیگر، موقتی، ناپایدار و گذرا بودن مقررات و قوانین حکومتی است. مقررات موقتی، توسط کارگزاران فاسد صفوی منجر به تصمیم‌گیرهای تصادفی و موقتی در حوزه مسائل اقتصادی می‌شد که غالباً نتایج منفی و زیانبار در پی داشت.

در حکومت‌های استبدادی، کارگزاران اقتصادی، نه براساس شایستگی‌های مورد نظر، بلکه صرفاً به اتکای وابستگی به منابع قدرت، به کار گرفته می‌شوند. این افراد، ممکن بود در حوزه کاری خود، تصمیماتی اتخاذ کنند که پیامدهای زیانباری در پی داشته باشد. «شاه در انتصاب‌های

خود مراعات منشأ خانوادگی را نمی‌کند او در ادامه به ملاحظاتی که در انتصاب‌های کارگزاران مورد توجه واقع می‌شدند اشاره می‌کند که از جمله آنها ثروت است.» (شاردن، ۱۳۸۰: ۲۳۲ / ۵). مناصب و پست‌های دولتی به کسانی واگذار می‌شد که پول بیشتری به شاه می‌دادند و مناصب مهم به شایستگان سپرده نمی‌شده است (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۳). در نتیجه چنین حکام و کارگزارانی، منصب را وسیله برقراری نظم و امنیت تلقی نمی‌کردند، بلکه کمینگاهی بود که از آنجا برای غارت شهرها و ایالت‌ها نقشه می‌ریختند، در این کار چندان احتیاطی هم به خرج نمی‌دادند زیرا می‌دانستند که تنبیه و مکافات در انتظارشان نخواهد بود، چنین کارگزارانی عجله داشتند که هر چه سریعتر، پول زیادی جمع کنند و برای مصون ماندن از پیگرد به خاطر آن همه ستمی که بر مردم روا می‌داشتند، رشوه بدهند (لمبتون، ۱۳۸۹: ۱۵).

با آغاز کشمکش تاج‌وتخت اختلاف شدید امیران قزلباش، به‌ویژه ترکمان و تکلو و استاجلو و سپس مبارزه سران آن دو طایفه با یکدیگر و با شاه، حمله‌های مکرر ترکان عثمانی به ایران و شکست‌های سپاهیان ایران که منجر به جدا شدن بخش بزرگی از ایران از جمله ارمنستان شرقی، گرجستان شرقی، شروان، شکی، دربند، باکو، قراباغ، بخش بزرگ آذربایجان و لرستان و جدا شدن خراسان و حمله ازبکان به آن ولایت شد، حکومت صفویه وارد هرج و مرج سیاسی شد. این امر موجب ویرانی‌های بسیاری از شهرها و روستاها بر اثر جنگ‌های داخلی و هجوم بیگانگان؛ فشارهای طاقت‌فرسای حاکمان ولایت‌ها به مردم در زمانی که برای هزینه‌ها و لشکرکشی‌های خود نیاز به پول بیشتر داشتند، باعث شد تا روستاییان که به سبب جنگ‌ها و بیدادگری‌های حاکمان ولایات زمین‌هایی را که در آن‌ها کشت می‌کردند رها نموده و آواره شوند که این مسئله بر اقتصاد ایران که قسمتی از آن متکی به زراعت بود تأثیر فراوان گذاشت؛ آسیب‌های سنگینی که به سبب عدم امنیت جاده‌ها و حتی شهرها و آوارگی روستاییان و پیشه‌وران به امور کشاورزی و بازرگانی وارد آمده بود، کشور ایران را از همه جهات با بی‌نظمی‌ها، کمبودها و دشواری‌های فراوان روبه‌رو ساخته و فضای عمومی کشور را فقر و ترس در بر گرفته بود (حسینی‌قمی، ۱۳۵۹: ۷۰۱ / ۱).

مردم ایران که هستی آنان بر اثر جنگ‌های داخلی برای تصاحب تاج‌وتخت و ستمکاری‌های حاکمان قزلباش مورد تاراج قرار گرفته بود، با کمبود آذوقه و خواربار نیز روبه‌رو گردیده بودند. در اکثر محال قحط و غلا پدید آمده بود و در بلاد ایران خصوصاً آذربایجان و عراق و فارس و کرمان قحطی شیوع تمام یافته و مردم بسیار تلف شده بودند. حتی در گیلان که همواره به‌وفور خواربار شهرت داشت عسرت و تنگی معیشت رخ داده بود. در تبریز به علت قحطی شدید خلقی بی‌نهایت جان‌باخته بودند (ترکمان، ۱۳۷۷: ۲۵۴ / ۱).

اوضاع ناآرام سیاسی و مشکلات اقتصادی که بر اثر بحران جانشینی در کشور ایجاد شده بود شهرها را دچار ناامنی شدید و با بحران روبه‌رو نموده بود. شاردن می‌نویسد: «وقتی که شاه‌عباس اول به تخت پادشاهی نشست اوضاع ایران سخت آشفته و نابسامان بود. کشور ایران به بیست قسمت کوچک تقسیم شده بود و بر هر قسمتی کسی حکومت می‌کرد و آنان نیز غالباً به جنگ با یکدیگر اشتغال داشتند» (شاردن، ۱۳۸۰: ۱۱۵۱ / ۵).

در دوره شاه سلیمان، دشواری‌های بسیاری در ایران پدید آمده بود. قحطی و بیماری بر کشور سایه افکنده بود، طاعون در بین اهالی بیداد می‌کرد و فساد رونقی درخور گرفته بود (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۳۵).

یکی از چالش‌هایی که در اواخر دوره صفوی رخ داد، فروش مناصب به علت فشارها و بحران‌های مالی بود که در پی تغییر پادشاه رخ می‌داد. فروش مناصب در اواخر دوره صفوی، به علت فشارها و بحران‌های مالی این دوره، شدت بیشتری پیدا کرد و با از میان رفتن اوضاع مناسبی که شاه‌عباس اول برقرار کرده بود و چیره شدن در همه شئون کشور، ضابطه‌کاردانی جای خود را به فساد همه جانبه داد و «نیل به حکومت ولایات و احراز مقام‌های مملکتی منوط به کاردانی و لیاقت نبود، بلکه به مزایده به فروش می‌رسید» (اوتر، ۱۳۶۳: ۹۶). همچنین در دوره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین مناصب دولتی به جای آنکه به شایستگان سپرده شود به کسانی واگذار می‌شد که پول بیشتری می‌دادند (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۳). در واقع فروش مناصب دولتی در زمان بحران اقتصادی یکی از منابع درآمد به شمار می‌رفت (فوران، ۱۳۸۶: ۱۲۰-۱۲۱).

تجزیه، تضعیف و فروپاشی سلسله صفویه

تنش‌های میان قزلباشان و نیروی‌های تازه‌نفس غلامان قفقازی، به‌علاوه‌ی قدرت فزاینده‌ی حرمسرا در ادوار بعد از شاه‌عباس اول، که نفوذ خواجگان و زنان بیشتر شد و نفوذ اعضای دولت کاهش یافت، یکی از علل اصلی ضعف روزافزون صفویه به شمار می‌رود (متی، ۱۳۹۳: ۴۷).

با نگاهی به اوضاع بعد از پادشاهی شاه‌عباس اول درمی‌یابیم که از این دوره به بعد رقابت‌ها و کشمکش‌هایی که بر سر تاج‌وتخت توسط قدرتمندان حرم و امرای بانفوذ رخ داده است، تأثیرات بسیاری به‌ویژه از لحاظ سیاسی بر کشور داشته، جدای از مشکلات سیاسی، مشکلات اجتماعی و اقتصادی نیز مزید بر علت بوده است. بحران‌های جانشینی، اگرچه برای مدت کوتاه منافع یک گروه را تأمین می‌کرد، اما در درازمدت اثرات بسیار منفی بر اوضاع سیاسی، اقتصادی برجا گذاشت که سرانجام تضعیف و فروپاشی آن‌ها را دامن می‌زد. اثرات حاصل از منازعات تاج‌وتخت، وسیع و درعین‌حال عمیق بوده است که ضعف قدرت معنوی، اختلاف بین سران

مملکت، دخالت زنان دربار در امر حکومت و نبودن جانشینان ناشایست را موجب می‌شود. از تأثیرات اجتناب‌ناپذیر بحران‌ها و کشمکش‌های مکرر جانشینی، در دوره‌ی صفویه جنگ‌های داخلی که بعد از شاه‌تهماسب به وجود آمده بود و نه تنها باعث ضعف دولت مرکزی، بلکه باعث هرج و مرج و آشفتگی‌های سیاسی و اقتصادی عصر صفویان گردید؛ که به دنبال آن جامعه را به آشوب و ناامنی سیاسی می‌کشاند. شاه‌تهماسب در اواخر سلطنت طولانی خود دچار بحران داخلی شدیدی گردید، مسئله جانشینی در میان اعضای خانواده سلطنتی و مخصوصاً امرای عمده قزلباش مورد منازعه بود. مسئله جانشینی هیچ‌وقت قانونی نداشت و در آن گرچه طبق عادت و سنت رهبری از پدر به فرزند انتقال می‌یافت ولی قرار نبود همواره فرزند ارشد انتخاب گردد و این قاعده هم بی‌هیچ تغییری در این خاندان ادامه یافت. خود شاه‌تهماسب هم اقدامی در زمینه تعیین ولیعهد خویش نکرده بود، همین موضوع باعث منازعات بسیاری برای به دست آوردن تاج‌وتخت در بین شاهزادگان صفوی شد.

روزگار ماهیت انفجارآمیز سیاست داخلی در شاهنشاهی صفوی بر سر اختلافات جانشینی فرارسید. این انفجار نه‌فقط بر سر تعیین جانشینی، بلکه از دشمنی‌ها و مخالفت‌هایی برخاسته بود که در بین مخاصمان حاکم بود. این مسئله، نه تنها بر سر دو مدعی سلطنت بود بلکه کشمکش بین ترکمانان و غیر ترکمانان بروز می‌داد، که هرکدام می‌خواستند شاهزاده موردنظر خود را بر تخت سلطنت بنشانند تا قدرت را به نفع خود بتوانند در دست بگیرند. شاه‌تهماسب به‌صورت روشنی درباره جانشینی خود تصمیمی نگرفته و از فرزندان متعدّدش، سه تن موقعیت لازم را برای سلطنت داشتند. یکی حیدرمیرزا که در قزوین بود، موردتوجه خاص پدرش قرار گرفت و با کارهایی که پدر به او می‌سپرد، انتظار سلطنتش می‌رفت، دوم اسماعیل میرزا که این زمان در قلعه قهقهه زندانی بود و در مقایسه با حیدر میرزا، شانس کمتری برای سلطنت داشت؛ دیگری محمدمیرزا -چهارمین پادشاه صفوی- فرزند بزرگ شاه‌تهماسب که روزگاری ولیعهد پدر بود، اما کم‌کم ولیعهدی وی رنگ‌باخته و این زمان در فارس زندگی می‌کرد و کسی برای جانشینی مطرح نبود (سیوری، ۱۳۷۴: ۶۶).

شماری از قزلباشان، به‌ویژه از طایفه استاجلو که سمت‌های مهمی در دربار داشتند، طرفدار حیدر میرزا بودند که در پایتخت حضور داشت و برخی دیگر مانند افشارها، حامی سلطنت اسماعیل میرزا بودند. به‌محض آنکه شاه‌تهماسب درگذشت این نزاع آغاز شد و هر دودسته فعالیت خود را آغاز کردند. اعضای خاندان سلطنتی هم دودسته شده، هرکدام طرفدار یکی از این دو نفر بودند. هواداران اسماعیل میرزا، فعالیت خود را برای بازگرداندن اسماعیل آغاز کردند. این

فعالیت‌ها منجر به رهایی وی از قلعه قهقهه و تهیه سپاهی برای او شد که از آنجا به اردبیل آمده و سپس به سوی قزوین حرکت کرد (شجاع، ۱۳۸۴: ۱۲۲).

در قزوین تحركات سیاسی و به تدریج نظامی بین دو گروه درگیر، درحالی که به نظر می‌رسید همه چیز برای سلطنت حیدر میرزا آماده است در نهایت باعث شد او که در قصر سلطنت بود کشته شود و گروه طرفدار اسماعیل میرزا، اوضاع را به دست گرفته زمینه برای سلطنت اسماعیل فراهم شد. یکی از مهم‌ترین عوامل قتل حیدر میرزا، حمایت پریخان خانم دختر شاه تهماسب از اسماعیل میرزا بود که در این برهه حساس، جریان طرفدار اسماعیل میرزا را رهبری می‌کرد. در این دوره می‌بینیم که منازعات و کشمکش برای به دست آوردن تاج و تخت و تصاحب قدرت باعث قتل یک شاهزاده یعنی «حیدر میرزا» می‌شود. چنان که قتل وی نخستین قدم برای کشتارهای بعدی در خاندان سلطنتی بود. تاریخ یک‌ساله سلطنت شاه اسماعیل دوم، تاریخ خونریزی و کشتار و بی‌رحمی است. در این روزگار، شاهزادگان زائد به طور منظم نابود می‌شوند تا خطر بالقوه برای حکومت شاهزاده حاکم منتفی گردد. اسماعیل میرزا که سال‌ها زندانی قلعه قهقهه در یکی از نقاط دور بود، اکنون که قدرت را به دست آورده بود، به همه چیز و همه کس مظنون بود. به همین دلیل، برای استقرار موقعیت خود، کوشید تا تمامی مخالفان یا کسانی را که خود می‌پنداشت تهدیدی برای سلطنت او هستند، قتل عام کند. برای او تفاوتی نمی‌کرد که این اشخاص از خاندان سلطنتی و برادران او باشد یا از چهره‌های معروف قزلباش که حتی برای سلطنتش فداکاری کرده بودند. از میان قزلباشان نخستین افراد مورد نظر شاه اسماعیل دوم، افراد طایفه استاجلو بودند که به عنوان مدافعان برادرش حیدر میرزا شهرت داشتند. شاه اسماعیل دوم از ترس آنکه آنان بر ضد حکومتش شورش کنند و تاج و تخت را از او بگیرند بدون توجه به بست نشینی آن‌ها در جلو قصر، که درخواست بخشش داشتند، دستور غارت وسایل آنان را داد. در میان خاندان او نیز دو برادر وی مصطفی میرزا و سلیمان میرزا، مورد سوءظن وی بودند و بر آن بود تا آن‌ها را نیز از میان بردارد، سرانجام با اصرار شاه اسماعیل دوم هر دو برادر را در یک شبانه‌روز کشتند (هینتس، ۱۳۷۱: ۷۵).

چندی بعد، درگیری خون‌باری در شهر قزوین رخ داد که طی آن، به فرمان شاه، شماری از صوفیان مرید مرشد کامل که از آذربایجان و آناطولی آمده بودند، کشته شدند. اما جالب‌تر آنکه شاه از فرصت استفاده کرده، از فضایی که در این بحران پدید آمده بود، شاید به بهانه اینکه شاهزادگان نقشی در این درگیری داشته‌اند، دستور قتل آنان را صادر کرد؛ نتیجه آن شد که به فرمان شاه، عده‌ای از شاهزادگان دیگر نیز کشته شدند. بیشتر این شاهزاده‌ها، مورد ستایش مورخان قرار گرفته و بر بی‌گناهی آنان تأکید شده است (هینتس، ۱۳۷۱: ۷۹).

این شاهزاده‌ها بیشتر به خاطر سوءظنی که نسبت به آن‌ها برای تصاحب تاج و تخت وجود داشت به قتل رسیدند. قبل از اینکه نتایج سیاست‌های بی‌هدف شاه اسماعیل دوم کاملاً روشن شود، وی به طرز مشکوکی به قتل رسید. بعضی از این گزارش‌ها حاکی از آن است که استعمال بیش از حد بنگ و جرس او را از پای در انداخت و برخی نیز دست پریخان خانم، خواهر او را در مسمومیت وی دخیل می‌دانند چون در امر جانشینی اسماعیل میرزا بیشترین سهم را داشته ولی جز در ناسپاسی نصیبی نبرده بود. گزارش‌هایی هم مبنی بر آن است که شاه اسماعیل دوم به دست امرای قزلباش که از اقدامات سیاسی او، که منافع خود را در خطر دیدند، به قتل رسیده است (تاجبخش، ۱۳۴۰: ۶۲).

با مرگ شاه اسماعیل دوم، این بار قرعه به نام محمد میرزا فرزند بزرگ شاه تهماسب درآمد که ابتدا، عنوان ولیعهدی شاه تهماسب را داشت ولی با رشد اسماعیل و سپس حیدر میرزا و به خاطر بیماری‌اش از چشم شاه افتاده بود. وی به مقدار زیادی از نعمت بینایی بی‌بهره بود. منش شاه جدید، بر پایه انتقام نبود و شخصاً طرفدار آن بود که همه کسانی که به نوعی در حکومت پدر یا برادرش گرفتار رنجش و حبس شده‌اند، در دولت جدید آزاد بوده و از نعمت آزادی و آسایش برخوردار باشند (سیوری، ۱۳۸۰: ۶۸).

از همان آغاز روشن بود که شاه محمد خدا بنده ضعیف‌تر از آن است که بتواند بر تمامی امور تسلط یابد؛ چراکه همین ضعف موجب تنزل جایگاه و موقعیت پادشاه شد، و هم درباریان و اعضای سلطنت، به راحتی توانستند بر تصمیم‌گیری‌های او اعمال نفوذ کنند. این مسئله، در نخستین قدم میان درباریان بذر نفاق پاشید. پس از شاه اسماعیل دوم «این زمان پریخان خانم در قزوین ملکه زمان گشته، به اداره امور پرداخته، درست به مانند یک سلطان امر ونهی و عزل و نصب می‌نمود» (ترکمان، ۱۳۷۷: ۴۳۰ / ۱).

در شیراز نیز مهدعلیا همسر شاه جدید قدرتی به دست آورده و زمانی که اخبار قزوین به شیراز رسید، به‌ویژه با سخن‌چینی اطرافیان شاه و مهد علیا که از طرف پریخان خانم که قدرت را به دست گرفته است، ترسیده بودند و او را برای سلطنت خود خطرناک می‌دیدند، تصمیم بر کشتن او را گرفتند. زمانی که شاه در سوم ذی‌الحجه سال ۹۸۵ هـ ق وارد قزوین شد فرمان قتل پریخان خانم را صادر کرد، به دنبال آن، پریخان خانم را به خانه خلیل خان برده و شبانه خفه کردند (همان، ۱۳۵۰ / ۱).

مهدعلیا پس از اینکه شاه جدید بر سریر پادشاهی جلوس کرد از ضعف بصری شاه بهره گرفت و اقداماتی را انجام داد. از جمله واگذاری مناصب به کسانی که در دوره شاه اسماعیل دوم مغضوب واقع شده بودند و همچنین ایستادگی در برابر امر و خواست امرا و ایجاد اختلاف و نفاق میان

قزلباشان؛ اقدامات او باعث شد که اعتقاد آن‌ها به شاه به‌عنوان مرشد کامل رو به سستی بگذارد و بحرانی جدی را در دولت صفوی به وجود آورد.

اساس دولت صفوی بر پایه ارادت مخلصانه قزلباش نسبت به مرشد کامل بوده؛ زمانی که این ارادت سست می‌شد، دولت حامیان خود را از دست می‌داد و البته نمی‌توانست با شماری از نیروهای ایرانی یا به‌اصطلاح آن روزگار تاجیک، کشور را از گزند ازبک‌ها و عثمانی‌ها حفظ کند. این نیروی نظامی قزلباش بود که از جمع طوایف بی‌شمار ترکمان با ارادتی خالصانه آن‌هم از نوع صوفیانه، دولت را در این لشکرکشی‌ها حمایت می‌کرد (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۶۱). انتصاب‌های بی‌پایه و ریخت‌وپاش‌های بی‌حساب و کتاب، همچنین عدم نظارت بر کارهای قزلباشان و صاحب‌منصبان، از همان روز نخست کار دولت صفوی را دچار مشکل کرده، همه را رو درروی هم قرارداد.

دشواری دیگر آن بود که مملکت میان روسای طوایف مختلف ترکمان تقسیم‌شده و هزینه‌های لازم از خزانه مرکزی پرداخت می‌شد. به دنبال آن بود که در مدت کوتاهی خزانه حکومت خالی‌شده و اوضاع رو به نابسامانی رفت به‌علاوه، اختلاف میان رهبران قزلباش و روسای طوایف که هرکدام در این مقام آمدند که بر اضداد پیشی گرفته، لوی استقلال برافرازند و اکنون نظارت قاطع و استواری بر کشور ندیده می‌توانستند ارکان دولت را سست سازند و شرایط دشواری را برای کشور ایجاد کرد (میرمحمدصادق، ۱۳۸۴: ۵۱). اخبار اختلاف و اختلال احوال و عدم انضباط مهام قزلباش شهرت یافت و خلل‌های فاحش در دولت پدید آمد. کمترین اثر این بود که دشمنان خارجی کشور که شاهد این اوضاع آشفته بودند، بنای تجاوز به مرزهای ایران را گذاشتند. در این دوره که یک زن حکومت را در دست گرفته و برای رسیدن به اهداف خود، منازعاتی را برای رساندن پسرش به تخت سلطنت ایجاد می‌کند و باعث وقوع شورش در ایالات مختلف می‌گردد (جعفریان، ۱۳۷۸: ۸۵).

مهدعلیا با قدرت تمام، همه درباریان را آلت دست خویش کرده و به هر قیمتی بود، می‌کوشید تا خواست خود را بر آنان تحمیل کند. دخالت‌های او کار اداره کشور را رو به انحطاط بیشتر برد (میرمحمدصادق، ۱۳۸۴: ۱۴). یکی از اقدامات مهدعلیا در این دوره اصرار بر آوردن عباس میرزا پسر دیگرش به قزوین بود، اما علیقلی‌خان از آوردن شاهزاده به قزوین سرباز زد، با این استدلال که مملکت خراسان در جوار ماوراءالنهر واقع شده و اکثر اوقات لگدکوب حوادث است و نباید از وجود یک شاهزاده خالی باشد؛ هنوز این مسئله حل نشده بود که امرای پایتخت و درواقع قزلباشان که قلب‌هایشان مالا مال از کینه مهدعلیا بود وی را کشتند (آقاجری، ۱۳۸۹: ۲۳۴). در مجموع سال‌هایی که شاه محمد خدابنده بر ایران حکومت می‌کرد (۹۹۶-۹۸۵ هـ ق)

دولت صفوی به علت نزاع و کشمکش بر سر تاج و تخت، تجربه سنگینی از نزاع و اختلاف را تجربه کرد که عامل عمده آن، ضعف مدیریتی شاه و نخوت قزلباشان بود (تاجبخش، ۱۳۴۰: ۴۴). حمزه میرزا، پسر محمد میرزا که ولیعهد شاه محمد خدابنده بود، به دست دلاکی که سال‌ها او را خدمت کرده بود، به علل نامعلومی کشته شد و بازهم اوضاع دربار صفوی دشوار و مبهم گردید (افوخته‌ای نطنزی ۱۳۵۰: ۱۲۱). این واقعه این‌گونه بود که در سال ۹۹۵ هـ ق حمزه میرزا ولیعهد هنگام لشکرکشی به قرا باغ به تحریک جمعی از امرای قزلباش، که او را برای رسیدن به مقاصد خود خطرناک می‌دیدند در خوابگاهش به قتل رسید (حسینی قمی، ۱۳۵۹: ۸۳۶ / ۱).

با قتل حمزه میرزا ولیعهد به‌رغم آنکه فرزند ارشدش عباس میرزا بود، پس از او فرزندش ابوطالب میرزا را به ولایتعهدی برگزیدند (ترکمان، ۱۳۷۷: ۳۵۸ / ۱). این انتخاب، موجب شد که عباس میرزا علیه دولت مرکزی شورش کرده، پدر را از سلطنت خلع نماید، و خود بر جای پدر بر تخت سلطنت بنشیند (همان، ۳۶۵ / ۱).

زمانی که عباس میرزا در ۹۹۶ هـ ق در قزوین بر تخت شاهی جلوس کرد، شاه محمد خدابنده در این زمان ناچار شد تا از سلطنت کناره‌گیری کند (افوخته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۲۷۹). اگرچه شاه عباس اول در زمان سلطنتش خدمات گران‌بهایی انجام داد، اما بر اساس سیاستی که در مورد شاهزادگان انجام داد، او را می‌توان باعث انحطاط و سرانجام انقراض سلسله صفویه دانست، شاه عباس اول به علت علاقه‌مندی به قدرت و بیم آنکه فرزندان او به تحریک سرداران مخالف او را کنار بزنند و قدرت را به دست بگیرند، فرزندان خود را محصور در حرم نمود و با این کار، جانشین لایقی برای تاج و تخت تربیت ننمود. طاهری به نقل از کشیشان کرملین بیان می‌کند: «اگر یک‌صد پسر می‌داشتم حاضر بودم همه را بکشم تا مگر بدون حریف فقط یک روز سلطنت کنم» (طاهری، ۱۳۸۳: ۲۶۴). این پادشاه در نتیجه ترس از فرزندان خود این شیوه ناپسندیده را مرسوم کرد که ولیعهد سایر شاهزادگان را تا وقتی که زمام امور را به دست خود بگیرند در حرمسرا نگاه دارند.

تأثیر چنین تربیتی در روحیه شاهزادگان مخرب و ناگوار بود و خوش‌گذرانی و عادت به نوشیدن مشروبات الکلی عواقب ناگواری نه‌تنها برای خود این پادشاهان بلکه برای سلسله صفویه و مردم ایران به بار آورد (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۲۵). وقتی که شاه عباس اول در ۱۰۳۸ هـ ق درگذشت، تاج و تخت به نوه‌اش سام میرزا محول شد. شاه صفی به‌زودی نشان داد که هیچ‌یک از صفات جد خود را به ارث نبرده است و بعد از جلوس به تخت سلطنت در عیش و نوش حرمسرا غوطه‌ور شد و به‌ندرت در امور کشور مداخله می‌کرد (آقاجری، ۱۳۸۹: ۳۱۱).

شاه‌صفی به دلیل جنایاتی که در حق افراد خانواده خود کرد که تا اندازه‌ای الهام گرفته از شیوه شاه اسماعیل دوم و شاه‌عباس اول بود، به یکی از قسی‌القلب‌ترین پادشاهان تاریخ صفویه تبدیل شد (حسینی‌استرآبادی، ۱۳۶۴: ۲۶۴). از میان کسانی که وی به قتل رسانید امام‌قلی‌خان، حاکم معروف فارس و پسران او بوده است (سیوری، ۱۳۸۰: ۲۲۸). بعد از مرگ شاه صفی، پسرش عباس میرزا در حالی که بیش از ده سال نداشت جانشین او شد. این پادشاه هم مانند بسیاری از پادشاهان سلسله صفوی غالباً در فسق و فجور غوطه‌ور بود. با این حال دوره شاه‌عباس دوم را می‌توان دوره آسایش و آرامش دانست، اگر این پادشاه در می‌گساری جانب اعتدال را رعایت کرده بود، مسلماً عمر او بیشتر می‌شد و در این صورت می‌توانست از انحطاط سلسله صفویه جلوگیری کند (سیوری، ۱۳۷۴: ۲۳۱).

هنگامی که شاه‌عباس دوم درگذشت پسرش صفی‌میرزا (شاه سلیمان) که جوانی هیجده ساله و بی‌تجربه بود بر جای او نشست. شاه سلیمان که از دوران طفولیت در حرمسرا تربیت یافته بود و تحت تأثیر تربیت و نفوذ خواجه‌سرایان قرار گرفته بود، بعد از رسیدن به سلطنت چنان که انتظار می‌رفت نتوانست خود را از نفوذ آن‌ها نجات دهد. علت توفیق نیافتن او این بود که وی مانند پادشاهان پیشین به می‌گساری عادت داشت و عده زیادی از اعیان و اشراف و درباریان و رهبران نظامی را از دم تیغ گذرانید در نتیجه خواجه‌سرایان نتوانستند دامنه نفوذ و قدرت خود را بسط دهند (شجاع، ۱۳۸۴: ۱۶۱).

باگذشت زمان، شاه سلیمان در حرمسرا معتاد به مشروبات الکلی شد. شاردن می‌نویسد نمی‌توان باور کرد که تاب و تحمل این پادشاه در نوشیدن مشروبات تا چه اندازه است در سویس و آلمان کسی پیدا نمی‌شود که با او رقابت کند (شاردن، ۱۳۸۰: ۳۳۰ / ۵) در جای دیگر می‌گوید: «شاه تقریباً همیشه مست است و مع‌الوصف چنان مستبد است که هر فرمانی می‌دهد ولو در خواب باشد، باید بی‌درنگ اجرا شود» (شاردن، ۱۳۸۰: ۳۳۹ / ۵) این پادشاه بزرگان و اشراف را نیز مجبور می‌کرد مشروب بخورند و از این کار منظور معینی داشت، شراب باعث می‌شود که مردم حقایقی را که در هوشیاری پنهان می‌کنند در مستی اظهار دارند.

در اوایل سلطنت شاه‌سلیمان انحطاط تدریجی کشور به‌خوبی نمایان می‌شود. شاردن می‌نویسد: «پیروزی‌های شاه‌عباس اول، یکی از آخرین پادشاهان ایران، در جنگ با ملل همسایه، بدون داشتن سرباز خارجی نشان می‌دهد که ایران می‌تواند با قدرت و شجاعت مردمش به پیشرفت‌های بزرگی نایل بشود. ولی دوران ممتد صلحی که بعد از مرگ این پادشاه بزرگ آغاز شده است و خون‌ریزی‌هایی جانشینان او این شجاعت را از بین برده و تقریباً این قدرت را نابود کرده است» (همان، ۲۹۵-۲۹۴ / ۵). شاه‌سلیمان هر چه پیرتر می‌شد، بیشتر در می‌گساری افراط

می‌کرد و توجهی به نصایح پزشکان نداشت. در نتیجه سلامتی او به کلی خراب شد و در ۱۰۷۳ هـ ق، در سن چهل و هفت سالگی درگذشت (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۵۰).

شاه سلیمان هفت فرزند داشت، که سلطان حسین میرزا بزرگ‌ترین آن‌ها و بعد از او عباس میرزا فرزند دوم بود. حسین میرزا صلح‌جو و متمایل به زهد و ریاضت بود دلی رحیم داشت و در آن عهد چنان پرهیزگار و وارسته بود که نامش را ملاحسین گذاشتند و چون تمام عمر مثل اجداد خود تا زمان مرگ پدر در سال ۱۰۳۹ هـ ق در حرمسرا گذرانده بود طبعاً از امور خارج آگاهی نداشت. به‌طور کلی می‌توان گفت آن صفات روحی و جسمی که لازمه پادشاهان است در او یافت نمی‌شد (همان، ۲۳۸).

شاه سلیمان در بستر مرگ به وزرایی که در اطراف او گردآمده بودند چنین گفت: «اگر طالب صلح و آرامش هستید سلطان حسین میرزا را به سلطنت بردارید، و اگر می‌خواهید کشور ترقی کند و توسعه یابد، عباس میرزا را به‌جای او انتخاب کنید». شاه سلیمان پس از ادای این سخنان درگذشت و عمه او مریم بیگم، که نسبت به سلطان حسین میرزا علاقه زیادی داشت، خواستار به تخت نشاندن او شد و چون زنی مستبد و باراده بود، خواجه‌سرایان را به دربار احضار کرد و پس از اعلام مرگ پادشاه اظهار داشت مایل است سلطان حسین بر تخت بنشیند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۲۰۳).

خواجه‌سرایان که کارها را از نظر مصالح و منافع خود می‌سنجیدند، دریافتند که با انتخاب سلطان حسین سست‌عنصر، بهتر می‌توانند به هدف خود برسند، بنابراین احتیاجی به توصیه مریم‌بیگم نداشتند و بی‌درنگ سلطان حسین میرزا را در تاریخ ۱۴ ذی‌الحجه ۱۱۰۵ هـ ق مطابق با ششم اوت ۱۶۹۴ میلادی بر تخت نشانند. خواجه‌سرایان پس از آن که پادشاه دلخواه خود را انتخاب کردند برای آنکه زودتر و آسان‌تر به مقاصد و اغراض خود دست یابند وی را ترغیب و تحریص کردند که چشم از زهد و عبادت بپوشند و به عیش و نوش تن در دهد (کاری، ۱۳۸۳: ۱۱۲). زمانی که خواجه‌سرایان با توطئه و دسیسه توانستند به هدف خود نائل شوند، شرایطی حقیقتاً غیرعادی آخرین مرحله حکومت صفویان را مشخص کرد (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۴).

انحطاط قدرت سلطنت، سستی و بی‌قیدی شاه نسبت به اداره دولت و امور مملکت و فقدان نیروی ابتکار و پایداری در وی هرگونه پیشرفتی را در زمینه بازرگانی و دادوستد، امور اداری اقتصاد و امور مالی و مسائل نظامی غیرممکن ساخت، تحت چنین شرایطی در امر سیاست خارجی و روابط با کشورهای دیگر هم، هیچ‌گونه موفقیتی حاصل نشد، اگرچه مؤسسات دولتی در ظاهر به کار خود ادامه می‌دادند لیکن علائم شوم جمود، عدم تحرک و رکود در همه ارکان مملکت از جمله در نهاد سپاه کاملاً محسوس شد در این زمان که کشور دچار هرج و مرج و

آشفتگی‌های سیاسی شده بود چنان‌که شاه قادر به اداره کشور نبود و نمی‌توانست بهترین تصمیم را اتخاذ کند، قوم مهاجمی چون افغان‌ها توانستند از سمت شرق به داخل کشور نفوذ کرده و از اوضاع آشفته ایران استفاده کرده و سال ۱۱۳۵ هـ ق سلسله صفویه به دست افغان‌ها سقوط کرد (جعفریان، ۱۳۷۸: ۳۷).

با مطالعه حوادثی که در ظرف شصت و پنج سال بعد از مرگ شاه‌عباس اول تا جلوس شاه‌سلیمان روی داد، می‌بینیم که مرحله انحطاط که در آغاز به‌کندی پیش می‌رفت با سیاستی که شاه‌عباس در مورد شاهزادگان دوره خود در پیش گرفت و آن‌ها را در حرمسرا زندانی می‌کرد، باعث شد که بعد از او شاهزادگانی بی‌لیاقت و سست‌عنصر در اداره کشور بر تخت نشستند، همچنین بحران‌های جانشینی ناشی از دخالت متنفذان درباری که باعث کشته شدن بسیاری از شاهزادگان صفوی شد، مرحله انحطاط این دولت به‌تدریج تندتر شد و در مرحله آخر چنان به‌سرعت نزدیک شد که فاتحی که لیاقت و کفایت فاتحان بزرگ را نداشت، توانست ضربه نهایی را بر پیکر ایران فرود آورد.

نتیجه‌گیری:

مسئله‌ی جانشینی و دخالت گروه‌های صاحب قدرت در آن دو روی یک سکه‌اند که پیامدهای گوناگونی در فضای سیاسی-اجتماعی ایران داشته است. همان‌گونه که روشن است سعی این پژوهش بر آن بود تا بازتاب مداخله‌های کانون‌های قدرت را در مسئله جانشینی مورد ارزیابی قرار دهد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که مسئله‌ی جانشینی به‌عنوان یکی از مسائل مهم تاریخ ایران، در دوره‌ی صفویه بزرگ‌ترین چالش سیاسی کشور بوده است. در این دوره به علت فقدان ساز و کارهای مشخص و قوانین منسجم جانشینی، پس از هر شاه مرگی، مدعیان مختلف قدرت و جانشینی سر بر می‌آوردند و با طرح مسئله‌ی جانشینی، قدرت شاه را به چالش می‌کشیدند و باعث بی‌ثباتی و بهم‌ریختگی و بهم‌خوردگی توازن قدرت در هرم حاکمیت می‌شد که این بی‌انضباطی و از سوئی ضعف خود شاهان صفوی سرانجام باعث مضمحل شدن قدرت و نابودی حکومت گردید و دوره‌ای از آشفتگی بوجود آمد. همان‌طور که گفته شد یکی از علت‌های درگیری در مسئله جانشینی صغر سن ولیعهد در زمان بر تخت‌نشینی بود که این موضوع در زمان شاه تهماسب اول باعث شد گروه‌های بانفوذ قدرت با دستاویز قراردادن این مسئله رقیب خود را از عرصه سیاسی و حتی اقتصادی بیرون کنند یا به حدی تضعیف کنند که تاثیرگذار در امور حکومتی نباشد. نکته بعدی که در مسئله جانشینی بدان اشاره شد و باعث نفاق در گروه‌های صاحب نفوذ در کشور گردید، قدرت حرمسرا و خواجگان درباری است که چگونه در مناسبات

رضائی: پیامدهای مسئله جانشینی پادشاه در حکومت صفویه / ۱۹

سیاسی وارد شدند و در زمان تعیین جانشین با همراه کردن گروه‌های نظامی از قزلباش و گرجی درصدد برتخت نشاندن فرد مورد نظر خود بودند. همه‌ی این مسائل در دراز مدت موجب شد تا وحدت داخلی از هم گسیخته شود و گروه‌های نفوذ برای اینکه امور مملکتی تمشیت کنند، موجبات ضعف و ناکارآمدی آن‌را فراهم ساختند و این مسئله کشورهای همسایه را بر آن داشت تا از این عدم انسجام داخلی و آشوب‌های گسترده بهره بگیرد و مناطقی از کشور را متصرف شوند. تمامی این رویدادها موجبات اضمحلال و سقوط حکومت صفویه را سبب گردید.

منابع و مأخذ

۱. اتر، ژان (۱۳۶۳)، سفرنامه ژان اتر. ترجمه علی اقبال، تهران: جاویدان.
۲. احرار، احمد (۱۳۶۵)، بهار و خون و افیون، تهران: شاپو.
۳. افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت (۱۳۵۰)، نقاوه الآثار فی ذکر ال اخبار، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴. امورتی، ب.س و دیگران (۱۳۸۰)، تاریخ ایران دوره صفویان کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، ج ۶، تهران: جامی.
۵. آقاجری، سید هاشم (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران: طرح نو.
۶. باربارو و دیگران (۱۳۴۹)، سفرنامه‌های ونیزیان. ترجمه منوچهر امیدی، تهران: خوارزمی.
۷. تاجبخش، احمد (۱۳۴۰)، ایران در زمان صفویه، تبریز: کتاب‌فروشی چهر.
۸. تاورنیه، ژان باپتیست (۱۳۳۶)، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدید و نظر کلی دو تصحیح دکتر حمید شیروانی، اصفهان: کتاب‌فروشی تأیید.
۹. ترکمان، اسکندریک (۱۳۷۷)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
۱۰. جعفریان، رسول (۱۳۷۸)، صفویان از ظهور تا زوال، تهران: کانون اندیشه جوان.
۱۱. حبیبی‌اصل جواد (۱۳۹۲)، بحران‌های جانشینی عصر صفوی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز.
۱۲. حجازی، بنفشه (۱۳۸۱)، ضعیفه (بررسی جایگاه زن در ایران عصر صفوی)، تهران: قصیده‌سرا.
۱۳. حسینی‌استرآبادی، سید حسن بن مرتضی (۱۳۶۴)، از شیخ صفی تا شاه صفی (تاریخ سلطانی)، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی.
۱۴. حسینی‌قمی، قاضی شرف‌الدین احمد (۱۳۸۳)، خلاصه‌التواریخ، ج ۱ و ۲، تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. روملو، حسن‌بیگ (۱۳۵۷)، احسن‌التواریخ، ج ۱ و ۲، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: نشر بابک.
۱۶. رومی، هانس روبرت (۱۳۸۷)، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۷. سیوری، راجر (۱۳۸۰)، در باب صفویان، ترجمه رمضانعلی روح‌اللهی، تهران: مرکز.
۱۸. شاردن، ژان (۱۳۸۰)، سیاحتنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۵، تهران: توس.
۱۹. شجاع، عبدالمجید (۱۳۸۴)، زن، سیاست و حرمسرا در عصر صفویه، سبزوار: امیدمهر.
۲۰. طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۳)، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران (از مرگ تیمور تا مرگ شاه‌عباس)، تهران: شرکت سهامی.
۲۱. فوران، جان (۱۳۸۶)، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
۲۲. قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۰)، استبداد در ایران، تهران: اختران.
۲۳. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۰)، نگاهی به ایران جامعه کوتاه‌مدت و سه مقاله دیگر، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر نی.
۲۴. کارری، جملی (۱۳۸۳)، سفرنامه کارری، ترجمه عباس‌علی نخجوانی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۵. کروسینسکی (۱۳۶۳)، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، تهران: بی‌نا.
۲۶. لمبتون، ا. ک. س (۱۳۸۹)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیدوی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه.
۲۷. متی، رودلف پی (۱۳۹۳)، ایران در بحران (زوال صفویه و سقوط اصفهان)، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
۲۸. مستوفی، محمدحسن (۱۳۷۵)، زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: بنیاد و موقوفات محمود افشار.
۲۹. میرمحمدصادق، سید سعید (۱۳۸۴)، سرگذشت شاه سلطان محمد خدابنده صفوی (تلخیص و بازنویسی کتاب نقاوة‌الآثار فی ذکر الاخیار)، تهران: اهل قلم.
۳۰. مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۸)، سازمان اداری حکومت صفویه، ترجمه مسعود و رجب نیا، تهران: زوار.
۳۱. نوایی، عبدالحسین؛ غفاری‌فرد، عباسقلی (۱۳۸۱)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفوی، تهران: سمت.
۳۲. هینتس، والتر (۱۳۶۲)، تشکیل دولت ملی ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.

۳۳. یوسف جمالی، محمدکریم (۱۳۸۵)، تاریخ تحولات ایران عصر صفوی (از شیخ صفی تا شاه عباس اول)، اصفهان: نجف آباد.

A Review of Implications of King Succession in the Safavid Era

Zahra Rezaei, Naser Jadidi, Mohammad Karim Yousef Jamali

Abstract

In the history of Iran, king succession is marked as an important issue with strong impacts upon all sociopolitical and economic affairs. Possibly, it could be enumerated as an element of identification of a government's political stability. In the Safavid era, the issue of king succession came with economic and political consequences that left significant implications in the Safavid governance and dignity of king, leading to debilitation of Safavid government. Ineffectual succession mechanisms and dearth of a codified law caused different forces, including women and military forces, to engage in succession processes. These forces made their utmost attempts to influence the king and derail him toward their own interests. Elapsing most of their lifetime in king courts, Safavid princes were ignorant of governance policies. They, accordingly, were much easy to get magnetized by these currents. Making use of a descriptive-analytical methodology, this study makes attempts to provide replies to the question how power leverages embedded in the pyramid of governance caused disputes in the issue of king succession. According to the findings of this research, disturbed internal situations, invasion of neighbors to borders, and faltered king's position as an absolute guide were the most significant consequences of the crisis in the issue of king's succession.

Keywords: King Succession, Safavid Era, Power.